

## اندیشه سیاسی ایرانی و پایتخت‌های ایران

(۹۰۷-۲۰۵ هـ. ق/ ۱۵۰۱-۸۲۰ م)

دکتر مرتضی نورایی\*

### چکیده

در این مقاله سعی بر آن است تا با نگاهی فشرده به جایگاه اجرایی اندیشه سیاسی در ایران به یک دوره طولانی تحولات میان سالهای ۹۰۷-۲۰۵ هـ. ق/ ۱۵۰۱-۸۲۰ م پردازیم. شرح اندیشه سیاسی در واقع از آن جهت مورد نظر است که می‌توان کارکرد سیاسی-اجرایی آن را در سیمای ایرانشهر جست‌وجو کرد. تنوع سلسله‌ها در جغرافیای تاریخی ایران گویای وضع پرفراز و نشیبی است. اما گزینش مراکز سیاسی متنوع از سوی فاتحان بیان نوعی غلبه اندیشه سیاسی بر عمل سیاسی است. یعنی فاتحان ناگزیر از کاربست شیوه و ابزارهایی بودند تا بتوانند در محلی خاص تجلی قدرت خود را احساس کرده و به دیگران نشان دهند.

این پژوهش ابتدا به طرح مختصر چارچوبه‌های اندیشه سیاسی ایرانی و کارکردهای آن پرداخته و آنگاه جغرافیای تاریخی بحث را ترسیم می‌کند. سپس به تنوع سلسله‌ها و پایتخت‌های آنها در سه دوره عمده زیر می‌پردازد:

۱- دوره اول: ظاهریان تا غزنویان (۳۵۱-۲۰۵ هـ. ق/ ۹۶۲-۸۴۰ م)

- ۲- دوره دوم: غزنویان تا مغول (۶۱۶-۳۵۱ هـ ق/ ۱۲۱۹-۹۶۲ م)  
 ۳- دوره سوم: مغول تا صفویان (۹۰۷-۶۱۶ هـ ق/ ۱۵۰۱-۱۲۱۹ م)

### واژه‌های کلیدی

اندیشه سیاسی، پایتخت‌ها، سلسله‌های ایرانی، ایرانشهر، جغرافیای تاریخی.

### مقدمه

برای فاتحانی که در دوره‌های مختلف در ایران به حکومت می‌رسیدند، واژه پایتخت از آن جهت اهمیت داشت که طعمه بسیار گرانبهایی برای غارت بود. در حالی که اساساً پایتخت افزون بر مدنیت آن، موقعیت ویژه‌ای در ساخت عملی اندیشه سیاسی و به تبع توزیع قدرت داشت که فاتحان قدرت شناخت آن‌را نداشتند.<sup>(۱)</sup> اندیشه سیاسی در واقع نظام اندام‌واره‌ای است که شامل مفاهیم کلی و جزئی درباره چگونگی تولید و توزیع قدرت است. این مفهوم یعنی چگونگی تولید و توزیع قدرت را می‌توان در دو بخش آرماندهی و سازماندهی ترسیم کرد. نظام آرماندهی مجموعه شرایط مطلوب فرا راه حاکمیت‌ها را نشان می‌دهد که مواد آن در فرهنگ آن جامعه موجود است، اما سازماندهی به چگونگی عملی‌سازی نظریه حکومت پرداخته که شامل نظام دیوان‌سالاری یا شیوه و ابزارهای قدرت‌یابی است. دیوان‌سالاری زیر نظر وزیر و سلسله‌مراتب اداری به توزیع قدرت پرداخته و ایجاد امنیت و عدالت و جذب مالیات‌ها به‌طور مرتب از مهمترین وظایف آنهاست.

به بیانی دیگر چگونگی جریان یافتن قدرت و نفوذ آن به اقشار مختلف مردم نیاز به سازماندهی و شکل حاکمیت داشته است. چرا که در سازماندهی نظام است که می‌توان پیروی مردم را جلب کرد. حقانیت فرمانروایی‌ها زمانی قابل پذیرش بود که آنان می‌توانستند تصویر شایسته‌ای از عملکرد خود در قالب نظام دیوانی ارائه دهند که پیوسته «موجب نظام مملکت» (۳۹: ج ۱، ص ۲۸۶) را فراهم سازد. بنابراین می‌توان گفت نفوذ قدرت در قالب عقلانی و تعریف شده آن به مراتب مختلف قشربندی جامعه، از طریق دیوان‌ها (نهاده‌ها) میسر بوده است.

اهمیت نظری نظام دیوانی همچنین از آن جهت بود که می‌توانست آرزوهای سیاستمداران ایرانی را جامعه عمل ببوشاند. این مسأله یعنی تمرکزگرایی دیوان‌سالاران

در نظام اداری موجب بروز برخوردهای بی‌پایان منشیان و سیاستمداران ایرانی با نیروهای گریز از مرکز یعنی رؤسای قبایل، امیران لشکر و اقطاع‌داران می‌شد. تعارضی که بارتولد معتقد است نمی‌توانست از میان برود، چرا که میان «زندگی صحرانشینی فاتحان» و «فرهنگ عقلی» شهری نمی‌توانست سازشی رخ دهد (۸: ج ۲، ص ۹۵۶).

پالایش و شکل‌گیری اندیشه سیاسی در ایران دوره اسلامی موهون حرکت‌های سیاسی اجتماعی قرون نخستین اسلامی بوده است. چنان که اشیپولر معتقد است با تشکیل نخستین سلسله سلاطین مسلمان یعنی طاهریان «رجعت سیاسی ملت ایران شروع شد» (۴: ج ۱، ص ۱۰۲). جنبه بسیار برجسته و عملی این رجعت ایجاد مرکزی در مقابل بغداد یعنی مرو و نیشابور بود. این جدایی‌خواهی تا حدود زیادی آغاز موفق‌ی (علی‌رغم عدم موفقیت نهضت‌ها) داشت که بنابر نظر اشیپولر از تصمیم طبقه حکمرانان کوچک نتیجه می‌شد (۴: همان) که همان دیوان‌سالاران ایرانی بودند که با ایجاد چنین پراکندگی تمرکز یافته‌ای در مقابل بغداد و ایجاد مرکزیت‌های متفاوت پایه‌های عملی بنای اندیشه سیاسی را در ایران مستقل دوره اسلامی بنا نهادند.

محدوده‌ای که چنین اندیشه‌ای در آن پا گرفت و رشد یافت و مرکزیت‌های متعددی که در شرایط مختلف به‌عنوان پایتخت یا مرکز حاکمیت سربرآوردند، در محدوده‌ای جغرافیایی به نام ایران بود. نکته مهم این است که در مطالعه پایتخت‌ها علاوه بر یافتن موقعیت دیوان‌سالاران به‌عنوان نظام‌دهنده حکومتها، تقارن اندیشه سیاسی با جغرافیای تاریخی و جایگاه جغرافیای تاریخی به‌عنوان شاخص این مهم در شناخت اندیشه سیاسی مطرح می‌گردد. بنابراین در این پژوهش ابتدا به ترسیم جغرافیای تاریخی ایران از دیدگاه مورخان و جغرافی‌نویسان هر دوره می‌پردازیم تا بتوانیم میزان درجه اهمیت پایتخت‌هایی را که در دوره‌های متفاوت به‌وجود آمده‌اند، مورد ارزیابی و دقت قرار دهیم.

### جغرافیای تاریخی ایران

در اینجا لازم است به ترسیم جغرافیای تاریخی بحث پردازیم. در منابع مختلف تاریخی، کشور ایران پیوسته با «ایران‌شهر» هم‌تراز بوده است و گفته شده ایران مخفف «ایران‌شهر» و یا «ممالک ایران» است. در بیشتر منابع تاریخی ایران دوره اسلامی ترسیم حد و حدود ایران‌شهر، با منابع تاریخ ایران پیش از اسلام، از جمله کتاب شهرستان‌های ایران و

کتاب *ایران‌شهر* تألیف مارکوارت، مطابقت داشته است (۳۳). مؤلفان قرون مختلف اسلامی نظیر حمزه اصفهانی (۶: ۵۳)، گردیزی (۲۹: ۳۹ و ۶۱ و ۱۰۴) و اصطخری (۵: ۵) موقعیت جغرافیای ایران را تعریف کرده‌اند.

پیش از همه ابن‌رسته در سال ۳۱۰هـ ق/۹۲۲م. محدوده و بخشهای مختلف ایران‌شهر را این‌گونه توصیف می‌کند: «ایران‌شهر به چندین ناحیت تقسیم می‌شود. یک قسمت ... خراسان نامیده می‌شود و قسمت دیگرش ... خیران نام دارد و یک قسمت هم ... نیمروز نام دارد یعنی جنوب. قسمت دیگر ایران‌شهر ... باختر نام دارد. یعنی شمال. و قسمتی از ایران‌شهر نیز در وسط بخشهای مذکور قرار گرفته که سورستان یا سواد نام دارد... در زمانهای پیشین سرزمین سورستان را که همان سواد باشد، «دل ایران‌شهر» می‌خواندند...» (۲: ص ۱۱۹).

اصطخری در قرن چهارم هجری آورده است که: «...هیچ ملک آبادان‌تر از ممالک ایران‌شهر نیست و قطب این اقلیم بابل بود و آن مملکت پارس است...» (۵: ص ۵). در قرن ششم هجری مؤلف گمنام *مجمل‌التواریخ و القصر*، ایران‌شهر را این‌گونه ترسیم می‌نماید: «حد زمین ایران که میان جهان است از میان رود بلخ است از کنار جیحون تا آذربادگان و ارمیه تا به قادسیه و فرات و بحر یمن و دریای پارس، و مکران تا به کابل و طخارستان و طبرستان، و این سده زمین است و گزیده‌تر...» (۳۴: ص ۴۷۸) در اواخر قرن هشتم و پس از پراکندگی و گسستگی پیش از حمله تیمور در ایران، باز اندیشه ایران‌شهری حفظ شده و محدوده ایران را مانند گذشته ترسیم کرده‌اند. محمدبن هندوشاه نخجوانی در *دستورالکتاب فی تعیین‌المراتب* آورده است که: «وزارت ممالک ایران‌زمین از حدود مصر تا شاطی وادی آمویه و از سواحل هورموز تا باب‌الابواب...» (۳۹: ج ۱، ص ۷۵). بدین ترتیب با این نمونه‌های اندک از منابع بسیار می‌توان گفت محدوده جغرافیایی سیاسی ایران‌شهر مطابق است با موقعیت فلات ایران، و تمامی مورخان و جغرافی‌نویسان مرادشان از ایران و ایران‌شهر، فلات ایران بوده است. نکته دیگر اینکه بیشتر حاکمیت‌های بزرگ و کوچک خود را به‌عنوان پادشاه و کارگزار «ممالک ایران» و یا همان «ایران‌شهر» دانسته‌اند. گرچه آنها محدوده اندکی از آن‌را تصاحب کرده باشند، ولی پیوسته در تب و تاب رسیدن به حد نهایی گسترش خود در مطابقت با ایران‌شهر بوده‌اند. بنابراین انتخاب نقطه‌ای به‌عنوان پایتخت تصور آنها را به‌عنوان «کرسی ایران‌شهر» نشان می‌دهد.

دیگر اینکه به همین دلیل بیشتر حاکمیت‌هایی که در ایران به وجود آمدند تمایل به گسترش مرزهای خود را داشته‌اند. این از آن رو است که نظریه‌پردازان سیاسی هر دوره حد ایرانشهر را در نوشته‌های خویش برای فرمانروایان پیوسته گوشزد کرده‌اند. در این راستا قدرتها، تلاش خود را در به دست آوردن همه جغرافیای طبیعی فلات ایران بسیج می‌کرده‌اند. چنین گسترش‌خواهی خود زمینه‌زایش و تعدد نقاط مطرح تا به سطح پایتختی را در ایران به نمایش گذاشته است. این نیز خود نشان‌دهنده تواناییهای آشکار و پنهان و هر چند منفی برای حیات تمدن و فرهنگ ایران بوده است. به جرأت می‌توان گفت در کمتر جغرافیای سیاسی یک دستی در عالم می‌توان گرد آمدن این همه استعداد استقلال‌طلبی و مرکزیت‌سازی را یافت.

### سلسله‌ها و پایتخت‌ها

میان تشکیل اولین سلسله یعنی طاهریان (۲۰۵ هـ/ق/ ۸۲۰ م) تا تشکیل دوره صفویه (۹۰۷ هـ/ق/ ۱۵۰۱ م) دوره طولانی و حساسی است که بیش از پنجاه حکومت و پایتخت در ایران ظهور می‌یابند. حکومت‌های متفاوت با گستردگی و درجه اهمیت گوناگون در بخش‌های مختلف ایران و گاه در همه ایرانشهر فرمانروایی کردند. این دوره هفتصدساله را از جهتی به سه مرحله می‌توان تقسیم کرد:

الف) طاهریان تا غزنویان (۳۵۱-۲۰۵ هـ/ق/ ۹۶۲-۸۲۰ م)

ب) غزنویان تا مغول (۶۱۶-۳۵۱ هـ/ق/ ۱۲۱۹-۹۶۲ م)

ج) مغول تا برآمدن صفویان (۹۰۷-۶۱۶ هـ/ق/ ۱۵۰۱-۱۲۱۹ م)

### دوره اول: از طاهریان تا غزنویان ۳۵۱-۲۰۵ هـ/ق/ ۹۶۲-۸۲۰ م

در این مرحله حکومت‌هایی در ایران روی کار آمدند که کم و بیش مخالف تمرکز حاکمیت در بغداد بودند و موجودیت‌شان دستگاه خلافت را محدود و اقتدار آنرا تضعیف می‌کرد. دوره این حکومتها با طاهریان در خراسان آغاز و تا ظهور غزنویان و در نهایت فروپاشی آل‌بویه ادامه یافت.

طاهریان (۲۵۹-۲۰۵ هـ/ق/ ۸۷۲-۸۲۰ م) در خراسان، ابتدا مرو و از زمان عبدالله بن طاهر نیشابور را پایتخت خود قرار دادند (۴۱: ص ۴۱). اصطخری درباره نیشابور می‌گوید: «نیشابور را ابرشهر خوانند... و در خراسان هیچ شهری بزرگتر از نیشابور نیست... و

سرای عمارت به خراسان در مرو بودی و در بلخ بودی تا روزگار طاهریان کی آنجا مقام ساختند، به سبب مقام ایشان دارالملک شد...» (۵: ص ۲۰۴-۵).

یعقوب لیث صفاری بنیانگذار سلسله صفاریان (۲۹۳-۲۴۷ هـ ق / ۹۰۵-۸۶۱ م) مرکز حکومتش زرنگ (زرنج) در سیستان بود. اما عمرولیث نیشابور را نیز به عنوان پایتخت دوم خود انتخاب نمود (۳۶: ص ۱۴۷-۸). اصطخری آورده: «و هیچ شهر بزرگتر از زرنج نیست ... و کوشک یعقوب لیث [در آنجا] سرای عمارت است...» (۵: ص ۱۹۲-۱۵ / ۲۰۳).

مرکز حکومت سامانیان (۳۸۹-۲۷۵ هـ ق / ۹۹۳-۸۸۸ م) در ماوراءالنهر ابتدا سمرقند بود ولی در زمان اسماعیل بن احمد، پایتخت به بخارا منتقل شد (۴۰: ص ۱۰۴-۹). ابن حوقل درباره مردم بخارا می‌گوید: «مردم بخارا به حسن اطاعت و فرمان بردن از حاکمان معروف‌اند کمتر اتفاق می‌افتد که با حاکمی مخالفت کنند و به همین سبب امرا آنجا را برای اقامت بر سایر جاهای ماوراءالنهر ترجیح می‌دهند. نخستین کسی از سامانیان که بخارا را مقر حکومت قرار داد ابوابراهیم اسماعیل بن احمد» بود (۱: ص ۲۱۸).

در شمال ایران سلسله‌های متفاوتی به وجود آمده‌اند که مهمترین آنها علویان، آل‌زیار و آل‌بویه بوده است. علویان طبرستان (۳۱۶-۲۵۰ هـ ق / ۹۲۸-۸۶۴ م) از جمله فرمانروایانی بودند که به دعوت شورشیان طبرستان از فشارهای طاهریان، به آن دیار رفتند: «بدین‌گونه حکومت علویان، با قیام حسن بن زید در طبرستان پای گرفت ... چنانکه قلمرو علویان در طبرستان به قلمرو خلافت جدیدی تبدیل [شد] که مدعی خلافت عباسیان و معارض آنها بودند...» (۲۴: ص ۱۲۷). ابتدا مرکز علویان طبرستان در ساری بود و سپس به آمل انتقال یافت (۱۶: ص ۱۴۸ / ۵: ص ۱۶۹). پس از ضعف علویان، در این منطقه آل‌زیار و آل‌بویه که به‌عنوان فرماندهان نظامی طبرستان بودند، سر برآوردند. آل‌زیار (۳۶۶-۳۱۵ هـ ق / ۹۷۶-۹۲۷ م) از جمله سلسله‌های شمال ایران بودند، که مقر پایتخت آنها استرآباد (گرگان) بود. در حدودالعالم آمده است که «گرگان ... مستقر پادشاه طبرستان است...» (۱۸: ص ۱۴۳).

در منابع برای سلسله آل‌بویه (۴۲۰-۳۲۰ هـ ق / ۱۰۲۹-۹۳۲ م) مراکز مختلفی ذکر شده است. از جمله بغداد، شیراز، کرمان، ری، همدان، اصفهان و عمان. بغداد پس از آنکه به دست معزالدوله فتح شد (۳۳۴ هـ ق / ۹۴۵ م) و از آن پس که توانستند لقب امیرالامرای را به دست آورند به‌عنوان مرکز مشروعیت برای آنها تلقی گردید. اما کرمان

به عنوان پایتخت برای معزالدوله ابوالحسین احمد و پس از او عضدالدوله شناخته شده است. دو شهر سیرجان (سیرگان) و بردسیر (کرمان) به عنوان مرکز ناحیه، دارالملک بوده و در پاره‌ای از موارد حاکم‌نشین شده است (۳۰: ص ۲۳-۳۲۲): «سیرگان قصبه کرمان است و مستقر پادشاست و شهری بزرگست و جای بازرگانان است» (۱۸: ص ۱۲۶). پایتخت دیگر بویان شیراز در ناحیه فارس است. شیراز پایتخت عمادالدوله ابوالحسن علی و پس از وی عضدالدوله بوده است. اصطخری و جیهانی درباره شیراز در این دوره متفق‌اند که «دارالملک» بوده است (۵: ص ۱۶/۹۶: ص ۱۱۰). همچنین ایالت جبال شامل همدان، ری و اصفهان بوده است که مؤیدالدوله ابومنصور و فخرالدوله ابوالحسن علی بر آن حاکم بودند. در *حدودالعالم* آمده که: «ری شهریست عظیم و آبادان و با خواسته و مردم و بازرگانان بسیار و مستقر پادشاه جبال...» است (۱۸: ص ۱۴۲). این در حالی است که اصفهان و همدان نیز جزو پایتخت‌های مهم آل‌بویه بوده است و به‌خصوص اصفهان در زمان حسن رکن‌الدوله و بعد در زمان صاحب‌بن عباد وزیر نامی آل‌بویه توسعه شایانی می‌یابد (۴۳: ص ۷۴-۸). عمان نیز از مراکز دیگر آل‌بویه بوده است که به‌دست معزالدوله فتح و از آن پس تا پایان کار بویان در دست صمصام‌الدوله و بهاء‌الدوله ابونصر فیروز قرار داشته است (۲۱: ج ۶، ص ۲۷۰).

در اینجا ناگزیر به بازگشت دوباره‌ای به دوره نخست برای ارزیابی پاره‌ای از نکات مهم در شکل‌گیری این حکومتها هستیم. در پی برافزادن خلافت بنی‌امیه و روی کار آمدن بنی‌عباس که نتیجه مستقیم تلاش خراسانیان به رهبری ابومسلم بود، دستگاه خلافت جدید موقعیت ابومسلم را برای خود خطرناک دید و وی را از سر راه برداشت (۱۳۷هـ/ق/۷۵۴م) پیامد کشته شدن وی آغاز مبارزاتی وسیع و پی‌درپی بود که به‌ویژه در خراسان، ماوراءالنهر و طبرستان به‌وجود آمد. آنها همه سر خونخواهی ابومسلم داشته و حداقل نمونه پیروز حرکت او را در براندازی بنی‌امیه، سرمشق مناسبی برای رسیدن به آرمانهای استقلال‌طلبانه خود می‌دانستند. قیام استاذ سیس، سنباد گبر، اسحاق ترک، خرم‌دینان، المقنع و سپیدجامگان، همه برای به‌دست آوردن استقلال و دگرگونی بود. سرکوب شدن همه این نهضت‌ها، افزون بر توانایی دستگاه نوپیدا خلافت، می‌تواند ریشه در عدم سنخیت خاستگاه اجتماعی و ترکیب فکری گروههای شورشی داشته باشد. نمونه موفقیت قیام صاحب‌الزنج (۲۷۰-۲۵۵ هـ/ق/ ۸۳۳-۸۶۸م) در جنوب بین‌النهرین و تأسیس نوعی حکومت در «مختاره» بود که عمر پابرجایی نداشت.

به همین دلیل در جغرافیای شورش‌ها، یعنی ماوراءالنهر، خراسان، سیستان و طبرستان زمینه‌های مساعد برای تشکیل اولیه حکومتها فراهم آمد. چنانکه گذشت، سامانیان در ماوراءالنهر، طاهریان در خراسان، صفاریان در سیستان و علویان در طبرستان حکومتهایی تشکیل دادند. از جمله ویژگیهای دیگر این مناطق که زمینه‌ساز تشکیل این حکومتها شد مهاجریپذیری آنهاست که به دلایل مختلف به این نواحی صورت می‌گرفت. گروههای متمرّد، خوارج و شیعیان از جمله این مهاجران بودند که یا خود به تشکیل حکومت موفق شدند یا اینکه خلیفه عباسی ناچار برای مقابله با آنها به تشکیل حکومتهای نیمه‌مستقلی در آن مناطق رضایت داد. بنابراین در نواحی یاد شده روحیه و انگیزه مناسبی برای استقلال‌خواهی وجود داشت. افزون بر این، این مناطق به لحاظ فرهنگی تا حدودی دست‌نخورده باقی مانده بود و با فرهنگ حاکم پیوند کمتری داشتند.

نکته دیگر اینکه این قسمتها، دور از مرکز و دسترس نیروهای دستگاه خلافت بودند، یا حداقل می‌توان گفت دستگاه خلافت برای این استقلال‌خواهی‌ها نمی‌توانست واکنش سریعی از خود نشان دهد. به همین دلیل بر دو گونه امارت استیلا و استکفا صحنه گذارد. این خود از سویی تا حدودی تأیید استقلال‌خواهی‌های ایرانیان از جانب دستگاه خلافت بود و از سوی دیگر نمایی برای مشروعیت‌دهی دستگاه خلافت به این حکومتها. در همه حال در این مرحله حکومتها با مرکزیت‌های گوناگونی علیه بغداد به‌وجود آمدند که هر کدام نمونه کوچکی برای راهیابی به شرایط استقلال بودند. آنها فقط گامهای اولیه‌ای برای بازسازی اندیشه سیاسی از جنبه تمرکز دیوان‌سالاری برداشتند ولی با وجود وزرای بزرگ و با کفایت نتوانستند در همه جغرافیای سیاسی ایران یک‌دستی سیاسی ایجاد نمایند. برای مثال آل‌بویه گرچه بر بیشتر ایران حاکمیت یافت، ولی وجود پایتخت‌های متعدد در حقیقت نموداری از تفرقه در خاندان بویه بود. بنابراین این مرحله تمرین جنبه عملی الفبای اندیشه سیاسی ایرانی بود و هنوز تا پالایش آن راه زیادی در پیش بود.

### دوره دوم غزنویان تا مغول ۶۱۶-۳۵۱ هـ ق / ۱۲۱۹-۹۶۲ م

روی کار آمدن غزنویان (۴۳۱-۳۵۱ هـ ق / ۱۰۳۹-۹۶۲ م) و گسترش فتوحات آنها در حقیقت آغاز قدرت‌یابی سلسله‌های ترکان در ایران است. در این مرحله به‌طور عمده

سلسله‌های مهمی در ایران به وجود می‌آیند که عبارت‌اند از: غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و اسماعیلیان. گرچه با سلسله‌های دیگری هم زمان با آنها در سایر نواحی ایران روبه‌رو هستیم، ولی در متن فلات ایران همین سلسله‌ها مطرح بودند. در این دوره پیوسته شاهد همراهی سلسله‌های بزرگ یاد شده با دستگاه خلافت و سلطنت هستیم. اما نیازمندی حاکمیت‌های بی‌ریشه ترکان به مشروعیت‌دهی دستگاه خلافت از سویی و ضعف دستگاه خلافت و نیاز به حمایت دستگاه سلطنت از سوی دیگر، روابط دو جانبه را تا حدودی حسنه نگه می‌داشت.

تأسیس سلسله غزنویان در غزنین و در حاشیه فلات ایران صورت می‌پذیرد. در *حدودالعالم* آمده است که: «غزنی - شهریست به براکوه نهاده و با نعمت سخت بسیار اندر هندوستان است و از قدیم از هندوستان بوده است و اکنون اندر اسلام است و سرحدیست میان مسلمانان و کافران» (۱۸: ص ۱۰۴). با وجود در حاشیه بودن غزنی، بنابر قول لسترنج در اواخر قرن چهارم، سلطان محمود از پایتخت خود در یک زمان از مشرق بر هند و در مغرب بر بغداد نفوذ داشت (۳۰: ص ۳۷۲). راهبرد اصلی حکومت غزنویان به خصوص در زمان سلطان محمود، در واقع نظامی‌گری بود. حملات پی‌درپی او به هند و برانداختن خاندان‌های ایرانی صفاری، سامانی، آل‌بویه و آل‌فریغون شرایط ویژه‌ای را طلب می‌کرد که پیوسته می‌باید توان نظامی فرمانروایان را بالا نگه دارد. بنابراین انتخاب غزنین از سویی می‌توانست به عنوان اردوگاهی برای حمله به سرزمین بارور و غنی هند باشد و از سوی دیگر اسباب مشروعیت سلطان می‌شد. در این حال پادشاه عنوان پادشاه غازی که «برای ازدیاد پیروان پیغمبر اسلام...» می‌جنگد، شناخته می‌شد (۴: ج ۱، ص ۲۰۰).

ظهور خاندانی دیگر از ترکان در شرق، موجبات اضمحلال سلطنت غزنویان و محدود کردن دایره قدرت ایشان به هندوستان گردید. این خاندان جدید آل‌سلجوق (۵۹۴-۴۲۹ هـ ق / ۱۱۹۷-۱۰۳۷ م) بودند. آنها پس از نبرد دندانقان (۴۳۱ هـ ق / ۱۰۳۹ م) (۱۲: ص ۲۴-۲۳) درگام نخست مراتب ارادت و اطاعت خود را به خلیفه نوشتند، آنگاه فتوحات را میان خود تقسیم کردند: «چغری بک که برادر مهتر بود مرو را دارالملک ساخت و خوراسان بیشتر خاص کرد و موسی ییغوکلان به ولایت بست و هرات و سیستان و نواحی آن چندانک تواند گشود نامزد شد و قاورد پسر مهین چغری بک به ولایت طبسین و نواحی کرمان و طغرل بک به سوی عراق آمد و ابراهیم ینال... چون ری

مستخلص کرد آنجا را دارالملک ساخت و... و آل‌ارسلان محمدبن چغری بک داود برادرزاده او در خدمت بود...» (۲۲: ص ۱۰۴). دیدگاه قبیله‌ای آل سلجوق نسبت به فتوحات آنها را بر آن داشت که هر کدام سهمی ببرند. بنابراین پایه عدم تمرکز و پراکندگی قدرت در دید قبیله‌ای فاتحان موجود بوده است. پس از مرحله اولیه فتوحات، حیطه قدرت سلجوقیان سراسر منطقه جبال را پوشاند و آنگاه اصفهان و همدان را به‌عنوان دارالملک انتخاب کردند: «و همدان خود در این وقت [۵۷۱ هـ ق] دارالملک و مقر سریر پادشاه عالم .... طغرل ابن‌ارسلان بود...» (۲۲: ص ۶۷ و ۷۱). اما از زمان آل‌ارسلان و ملک‌شاه و تا پایان حیات سلطان سنجر (۵۱۱ هـ ق / ۱۱۱۷ م) اصفهان به‌عنوان پایتخت سلاجقه بزرگ قرار گرفت. چنانکه سلطان ملک‌شاه «... از جهت دارالملک و نشست خویش از همه ممالک اصفهان اختیار کرد و آنجا عمارت‌های بسیار فرمود...» (۲۲: ص ۱۳۲). در این دوره که سلجوقیان از درایت خواجه نظام‌الملک بهره می‌بردند، وسعت حکومت آنها در حد ایرانشهر بود چنانکه: «خواجه اجرت ملاحان جیحون را بر انطاکیه نوشت» (۲۲: ص ۱۲۸). تمرکز دیوانی گرچه بنابر نظر خواجه نظام‌الملک در اصفهان نظم می‌یافت، اما سفرهای پی‌درپی و روابط سببی و نسبی، در کنترل نیروهای گریز از مرکز برای وی لازم بود.<sup>(۲)</sup>

اساساً قرن پنجم، زمان شکوفایی اندیشه سیاسی ایرانی در ایرانشهر است. به نظر می‌رسد ابن‌مسکویه و دیگران در آغاز این قرن پایه‌هایی را می‌گذارند که در نیمه دوم آن، خواجه نظام‌الملک دست به تکمیل و تبیین آن می‌زند که نتیجه آن سیاستنامه‌ی او است. اساس سیاستنامه آن بود که رسم ملوک گذشته را به تحریر درآورد (۲۰: ص ۱). اما خواجه نظر سلطان را در سیاستنامه صرفاً به درگاه و دربار معطوف می‌دارد و امور دیوانی را یکسره زیر نظر خویش می‌گیرد. پایه تمرکز دیوانی خواجه در سازماندهی حاکمیت، به جرأت می‌توان گفت که تا انقلاب مشروطیت (۱۳۲۴ هـ ق / ۱۹۰۶ م) به‌عنوان مدل موفق در ایران، علی‌رغم کاستی و سستی‌های زیاد آن ادامه می‌یابد. برای خواجه هوشیاری و تمرکزگرایی سلطان محمود غزنوی و عضدالدوله بویه پیوسته در سیاستنامه سرمشق است.

پس از سلطان سنجر امپراتوری سلجوقیان میان فرزندان و اتابکان آنها تقسیم می‌شود که از آن میان سلجوقیان کرمان، عراق و روم به‌وجود می‌آیند که به هر روی نقطه پایان آنها نیرو گرفتن خوارزمشاهیان (۶۱۶-۴۷۰ هـ ق / ۱۲۱۹-۱۰۷۷ م) است (۲۳:

ص ۳۵-۳۳۴). شکل کند دگرگونی حاکمیت از سلجوقیان به خوارزمشاهیان و دوره کوتاه حاکمیت مستقل آنها تا زمان حمله مغول به ایران، باعث آن گردید که فرمانروایی ایشان را از نظر دیوانی و رابطه با دستگاه خلافت، ادامه دوره سلجوقیان بدانند. اما پایتخت خوارزمشاهیان برخلاف سلجوقیان، در ماوراءالنهر، خوارزم (جرجانیه، گرگانج، اورگنج) قرار گرفت: (۳۸: ج ۱، ص ۳۰۶) «خوارزم و جرجانیه مملکتی بسیار است .... دارالملکش آرگنج است و اکنون به خوارزم مشهور است .... شهر کات را نیز جرجانیه خوانده‌اند» (۳۶: ص ۲۵۸).

اوج قدرت خوارزمشاهیان در توسعه موقعیت جغرافیایی و فتوحات نظامی، در دوره سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۶-۵۹۴ هـ / ق/ ۱۲۱۹-۱۱۹۷م) بود. برخلاف قدرت فائده سلطان در ایران، وی در خاندان سلطنتی بی‌معارض نبود، ترکان خاتون مادر سلطان با پشتوانه نظامی که از قوم خود داشت، در اختلال کار سلطان بسیار مؤثر بود. دخالت‌های این مادر موجبات سستی در کار دیوان‌ها و نظام اداری را فراهم آورده بود (۲۷: ص ۱۳۸ / ۱۹: ص ۴۲ و ۴۷ و ۶۲).

در محدوده جغرافیایی سیاسی سلجوقیان و خوارزمشاهیان، اسماعیلیان (۶۵۴-۴۸۳ هـ / ق / ۱۲۵۶-۱۰۹۴م) به‌عنوان هسته مقاومت داخلی علیه آنها و به‌عنوان عوامل تخریب‌کننده قدرت عمل می‌کردند. سادگی دعوت و گرایش اقشار مختلف مردم به آنها، هسته‌هایی را تشکیل داده بودند که پیوسته بنیه مالی و نظامی دستگاه سلطنت را تحلیل می‌برد (۳۲: ص ۱۲-۳۱۱ / ج ۵، ص ۴۰۲).

پس از مرگ ملکشاه سلجوقی، نظام متمرکز دیوانی که تلاش در تمرکز قدرت برای سازماندهی داشت، فرو پاشید و هر قسمت از خاک امپراتوری را امیری یا شاهزاده‌ای صاحب شد. در این حال که زمینه اعلام موجودیت کامل اسماعیلیان فراهم آمده بود، دیگر یک مرکز قدرت در ایران وجود نداشت که حاکمیت بر آن تسلط بر همه ایرانشهر تلقی شود. در حقیقت فروپاشی سلجوقیان با تقسیم قدرت آنها رخ داد. اینجا هاجسن نشان می‌دهد که: «فایق آمدن بر ممالک سلجوقی به معنی پیروزی در تقسیم آنها به قطعات کوچک بود». بنابراین ایجاد قلعه‌های متعدد در مقابل هسته‌های گوناگون قدرت، شیوه معقولی بود که بر تعدد مراکز اسماعیلیان می‌افزود (۱۰: ج ۵، ص ۴۱۵) و آنها را پیوسته در مقابل سلجوقیان، خوارزمشاهیان و بخشی از دوره مغول حفظ می‌کرد.

مرکزیت حدود یکصد و پنجاه قلعه در سراسر ایرانشهر، قلعه الموت بود که در آن داعی‌الدعات زندگی می‌کرد. نظام اداره سایر قلعه‌ها زیر نظر مرکزیت الموت بود و به صورت نظام متمرکز بر همه اعمال نظر می‌کرد.

چنانکه آمد نیروهای گریز از مرکز پیوسته سر به اطاعت مرکزیت‌خواهی دیوان‌سالاران نمی‌گذاشتند. چنین نیروهایی را گرچه لمبتون به‌عنوان عناصر تحول در این دوره ذکر می‌کند، اما بار معنی تحول به لحاظ سیاسی مثبت است. بنابراین، این نیروها عوامل تخریب بودند و دیوان‌سالاری یا اهل قلم، عوامل بازسازی و یا همان تداوم (۳۱: فصل‌های ۹ و ۷). نکته اینکه به دلیل چندپارگی قدرت در این دوره نظریه «سیاست‌نامه‌نویسی» در اواخر قرن ششم به همین دلیل تغییر یافت و اندیشمندان سیاسی، در جست‌وجوی یافتن مخاطب‌هایی تازه از رأس هرم قدرت یعنی شاه به وزیر می‌پردازند. به نظر می‌رسد برای اندیشمندان سیاسی آشکار شده بود که شاه خود نیز از طیف عوامل تخریب است و می‌باید وزیر را هر چه بیشتر اهمیت داد. از این رو شاهد نگارش کتاب دستورالوزاره تألیف محمودبن حسن الاصفهانی هستیم که در حدود سال (۵۹۵ هـ. ق / ۱۱۹۸ م) یعنی در آخر دوره سلجوقیان، کتاب خویش را به اتابکان فارس اتحاف می‌کند. این کتاب عنوان سلف منابعی از این دست می‌باشد<sup>(۳)</sup> که وزیر اهمیت اصلی یافته و هموست که قوام‌دهنده نظام دیوانی می‌باشد (۷: ص ۳۵). مؤلف با وجود آنکه رأی و منزلت پادشاه را مقدم بر همه چیز و همه کس می‌داند، اما آنجا که پادشاه بخواهد: «که به مزید استیلا ..... براقان مقدم نماید ..... او را وزیر ناگزیر می‌باشد که به مزیت تدبیر خوب منسوب باشد و به فضیلت رأی گره‌گشای مخصوص...» (۷: ص ۳۳). اینجا دیگر پرده کنار می‌رود و پادشاه چون شیء قیمتی و ارزشمند، اما دست نزدنی بالای گود عمل نهاده می‌شود، چرا که: «پادشاه پیوسته باید به مهابت شمشیر آبدار آتشبار، خاکساران باطل‌پیشه را بر باد سیاست بر دهد» (۷: ص ۳۱). بنابراین رأی وزین و عمل خردمندان از آن وزیر می‌شود که در طبیعت آمدن مغولان این دسته از اندیشمندان راه سازماندهی را صرفاً در اقتدار وزیر ترسیم می‌کنند.

### دوره سوم: مغول تا بر آمدن صفویان ۹۰۷-۶۱۶ هـ ق / ۱۵۰۱-۱۲۱۹م

پس از یورش مغول به ایران (۶۱۶ هـ. ق / ۱۲۱۹م) تا آمدن هولاکو (۶۵۱ هـ. ق / ۱۲۵۳م) ایران زیر نظر فرماندهان نظامی مغول اداره می‌شد. با مأموریت یافتن هولاکو در ایران و

از میان برداشتن قلعه‌های اسماعیلیان (۶۵۴ هـ ق / ۱۲۵۶م) و فروپاشی دستگاه خلافت (۶۵۶ هـ ق / ۱۲۵۸م) رفته‌رفته ایران به حالت نیمه‌مستقل درآمد و دوباره راه سخت استقلال در پیش گرفت. به نظر می‌رسد مشکل ایلخانان در راستای نظام‌یابی اندیشه سیاسی دو جهت داشت:

**الف) ضعف آرماندهی:** آن‌گونه که در ابتدای کلام آمد، جزئی از اندیشه سیاسی مربوط به توان آرماندهی حاکمیت است. از آنجا که آرماندهی بخود در فرهنگ هر قومی مطرح و تبیین می‌شود و اساساً «طرح شرایط مطلوب» ریشه در باورداشت‌ها و اسطوره‌های هر ملتی دارد. مغولان از آن جهت که با قوم مفتوح هم‌مسلك نبودند و از سوی دیگر اساس مشروعیت قدرت، یعنی دستگاه خلافت را نمودار کرده بودند، نمی‌توانستند مورد پذیرش عامه قرار گرفته و برای فرمانبران شرایط مطلوب را ترسیم نمایند. گرایشهای متفاوت دینی میان ایلخانان به باورداشت شمنی، بودایی و مسیحی آنها را متوجه نکته‌ای ساخت که در آینده برای حکومت آنها سودمند بود. پس از حدود هشتاد سال: «نسل تازه‌ای از مغول به‌بار آمده بود که برای پذیرش آیین اکثریت ایرانیان آمادگی بیشتری داشت» (۲۶: ص ۱۳۲). این مسأله یعنی پذیرش باور عامه، در زمان غازان‌خان از سوی ایلخانان تکمیل شد. غازان‌خان و ایلخانان پس از او در تقویت اسلام تا بدانجا پیش رفتند که ملقب به «پادشاه اسلام» (۱۱: ص ۴۶۴ / ۴۲: ج ۲، ص ۹۴۴ به بعد) شدند و در مایه فرهنگی ایرانیان ذوب گردیدند.

**ب) ضعف سازماندهی:** استقلال‌یابی ایران از مرکز قراقرم تا آنجا حایز اهمیت بود که بتوان برای ایران هویت مستقلی قایل شد. با مرگ هولاکوخان (۶۶۳ هـ ق / ۱۲۶۴م) میراث برجای مانده او به فرزندش اباق‌خان (۶۸۰-۶۶۳ هـ ق / ۱۲۸۱-۱۲۶۴م) انتقال یافت. این جانشینی بدون صلاح‌دیدخان بزرگ قویلای قآن صورت گرفت. ولی پس از آن مورد تأیید واقع شد (۴۲: ج ۲، ص ۷۴۲-۴۳). این تأیید از این پس شکل فرمایشی به خود گرفت و تا زمان مرگ قویلای قآن (۶۹۳ هـ ق / ۱۲۹۳م) ادامه یافت. پس از وی جانشینان او دیگر به‌عنوان خان بزرگ از سوی ایلخانان پذیرفته نشدند. در ایران نیز پس از بایدو (۶۹۴ هـ / ۱۲۹۴م) هیچ ایلخانی در صدد تأیید گرفتن از خان‌بالیغ برای فرمانروایی خود برنیامد (۲۶: ص ۳۱۳). این روند با روی کار آمدن غازان‌خان (۷۰۳-۶۹۴ هـ ق / ۱۳۰۳-۱۲۹۴م) شکل خاصی یافت. وی که تغییر آیین خود را اعلام داشته بود، استقلال رسمی خود را از دربار قآن اعلام کرد. در حقیقت این اعلام استقلال در جهت یافتن

هویت ایرانی در ایرانشهر بود که حدود یک قرن تعطیل شده بود. بدین صورت پاره دیگر اندیشه سیاسی در زمینه عمل، با مستقل شدن ایران توانست شرایط موجود را نظام بخشیده و تا حدودی سازماندهی نماید.

تخریب قلعه‌های اسماعیلیان، فروپاشی دستگاه در بغداد، شکست عین جالوت (۶۵۸ هـ ق / ۱۲۵۹م) همه در غرب فلات ایران اتفاق افتاد. به همین دلیل از این پس تا دوره صفوی شهرهای غرب ایران برای مرکزیت اهمیت ویژه‌ای یافتند. شهرهای مراغه، تبریز و سلطانیه به‌عنوان پایتخت‌های ایلخانیان شناخته شدند. با وجود این گویی که ایشان مهاجرت میان دشت قراباغ، موغان و منوجان (بیلاق و قشلاق) را بر شهرنشینی و آداب آن ترجیح می‌دادند.

هولاکوخان مراغه را به‌عنوان پایتخت خود انتخاب کرد (۵۶۵ هـ ق / ۱۲۵۷م) و در آبادانی آن سعی بسیار نمود. از جمله خواجه نصیرالدین طوسی را مأمور بنای رصدخانه‌ای در آن نمود (۴۲: ص ۷۱۸ و ۷۳۴). مراغه از جهت داشتن مراتع وسیع و آب فراوان به این مرتبه رسید (۳۵/ص ۸۱). اما اباق‌خان پس از هلاکو: «... دارالملک تبریز را مقرر سریر پادشاهی ساخت» (۴۲: ج ۲، ص ۷۴۳). پس از اباق‌خان به استثنای دوره کوتاه مدت بایدو که پایتخت همدان شد (۳۷: ص ۴۳۸) تا زمان اولجایتو همه تبریز را پایتخت خود ساختند.

تبریز به‌ویژه در زمان غازان‌خان به حد نهایی رشد و آبادانی رسید «... و از جهت خوابگاه در آنجا عمارات عالیه کرده، چنانکه مثل آن در تمام ایران نیست و در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب ثراه به موضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه دیگر ساخته و آنرا ربع رشیدی نام کرده و در او عمارات فراوان و عالی برآورده...» (۳۶: ص ۸-۷۵) است.

پایتخت دیگر ایلخانیان سلطانیه بود. این شهر در زمان اولجایتو (۷۳۶-۷۰۳ هـ ق / ۱۳۱۶-۱۳۰۳م) به پایتختی انتخاب گردید. حمدالله مستوفی می‌گوید اساس این شهر را ارغون بی‌نهاد و اولجایتو آن‌را به پایان برد (۳۶: ص ۵۵). ابوسعید بهادرخان (۷۳۶-۷۱۶ هـ ق / ۱۳۳۵-۱۳۱۶م) جانشین ال‌جایتو نیز در این شهر به تخت نشست. با وجود اینکه ال‌جایتو تلاش زیادی در آبادی سلطانیه کرد، ولی تبریز همچنان دارای اهمیت بود (۳۷: ص ۸۷).

در حقیقت در دوره ایلخانان نظریه ایلی حاکمیت<sup>(۴)</sup> به دلیل تعدد مراکز قدرت رفته‌رفته غلبه نهایی می‌یابد. گرچه ایلخانان تحت تأثیر نظام دیوانی ناگزیر از داشتن پایتخت هستند، اما وجود کانونهای متعدد قدرت آنها را ناگزیر از مسافرت‌های ایلی می‌کرده است. در این صورت می‌توان تصور کرد که هر کجا سلطان بوده در نهایت پایتخت تلقی می‌شده است و اساساً پایتخت و نظام دیوانی آن بر پشت اسبان حمل می‌شده است.<sup>(۴۴)</sup> نکته دیگر اینکه وجود تعارض میان سران قبایل و امیران با وزیران پیوسته سر وزیران را در این دوره بر باد داده است.

مرگ ابوسعید بهادرخان، در واقع پایان دوره ایلخانان بزرگ در ایران است. پس از وی ایلخانان حیات کمرنگ و بی‌نقشی در سرنوشت ایران دارند. اندکی پیش از مرگ ابوسعید بهادرخان حیطه اقتدار ایلخانان را گروهی از فرماندهان نظامی و رؤسای قبایل مغول دچار تزلزل و تردید کردند. از این پس تا ظهور تیمور گورکانی (۷۷۱-۸۱۲ هـ ق / ۱۳۶۹-۱۴۰۹ م) ایران دوره‌ای را می‌گذرانند که به نام دوره «فترت» مشهور است.

از خصایص دوره فترت غلبه اندیشه ایلی و قبیله‌ای بر دیوان‌سالاری مرکزیت‌گراست. تعدد مراکز قدرت و ناتوانی غلبه مطلق یکی بر دیگران چندین هسته قدرت آفرید که پیوسته در محاق جدال با یکدیگر نوسانی مایوسانه داشتند. پایتخت‌های کم‌اهمیت همانند حامیان کم‌اهمیتشان به دلیل تعارض‌ها و کشمکش‌ها مطرح می‌گردد. بسیاری از این حکومتها در این دوره صرفاً برای آنکه راه انحطاط را در پیش گیرند به‌وجود می‌آمدند. چرا که جنگ دایمی و شورش‌ها و ناامنی‌ها که خود از آن زاده شده بودند، مجال پرداختن به تمدن و اندیشه و سازماندهی را به‌وجود نمی‌آورد.<sup>(۵)</sup> چنانکه حتی نقشه جغرافیای سیاسی نیز مرزهای معینی را نمی‌تواند نشان بدهد. این همچنین بدان دلیل هست که برای حاکمان و مردمان آن دوره هم، خواسته‌های برتر و شرایط مطلوب روشن نبوده است.

صرفاً ذکر فهرست حکومت‌های دوره فترت ما را از بحث خود خارج می‌سازد.<sup>(۶)</sup> برای مثال یکی از مهمترین آنها سربداران (۷۸۸-۷۳۶ هـ ق / ۱۳۸۰-۱۳۳۵ م) در سبزوار هستند. در *حدودالعالم* آمده است که: «سبزوار، شهرکی است خود بر راه ری و قصبه روستایه» (۱۸: ص ۸۹). چند قرن بعد حمدالله مستوفی مرکز ولایت بیهق را سبزوار دانسته و می‌گوید مردم آنجا «شیعه اثنی‌عشری‌اند» (۳۶: ص ۱۵۰). شاخه‌ای از این سربداران بنا بر مشهور به نام مرعشیان (۷۹۵-۷۶۳ هـ ق / ۱۳۹۲-۱۳۶۱ م) در مازندران،

آمل و ساری نیز برای خود حاکمیتی ایجاد می‌کنند (۱۳: ص ۳۷۹). گروهی از این حکومتها در دوره فترت پس از آمدن هولاکو در ایران بودند که به دلیل پذیرش سروری مغولان بر جای خود ایفا شدند. مهمترین آنها ملوک کرت (۷۹۱-۶۴۳ هـ ق / ۱۳۸۸-۱۲۴۵م) در هرات بودند.<sup>(۷)</sup> این حکومتها در بسیاری از موارد یا خود به حیات یکدیگر پایان دادند یا مابقی ایشان را تیمور از صحنه روزگار برچید.

ظهور تیمور (۸۱۲-۷۷۱ هـ ق / ۱۴۰۹-۱۳۶۹م) در مشرق ایران، برای چندمین بار نشان داد که شرق ایران در همه دوره‌های تاریخ به‌عنوان توان غلبه آشکار و پنهان تلقی شده است. چنانکه حتی اسطوره‌های پهلوانی ایرانی نیز در این خطه شکل گرفته است. از زمان ورود ترکان به صحنه سیاست در ایران، پیوسته حرف آخر از شرق زده می‌شده است: گرچه نه با بهترین بیان و عمل. آزمندی‌های موجود در شرق، نشان‌دهنده توانایی‌های نه‌چندان مثبت برای فرهنگ و تمدن ایران بوده است.

چیرگی تیمور موجب تغییراتی در حیات سیاسی ایران شد که برافتادن حکومتهای متفاوت و بی‌ثمر از آن جمله است. تیمور سمرقند را به‌عنوان پایتخت خود انتخاب کرد (۳: ص ۱۷) و هر آنچه از غارت و غنیمت بود در آنجا صرف آبادانی نمود. پس از تیمور تا سال (۸۹۹ هـ ق / ۱۴۹۳م) سمرقند به‌عنوان مرکز امپراتوری شناخته می‌شد. گرچه شاهرخ و اولوغ بیگ، هرات را به پایتختی انتخاب کردند، (۱۷: ج ۱، ص ۳۲۳) اما مرکزیت سمرقند در منطقه همچنان تا دوره‌های بعد و زمان ازبکان (بنی‌شیبان) (۱۰۰۷-۸۳۲ هـ ق / ۱۵۹۸-۱۴۲۸م) ادامه یافت تا آنکه سرانجام صفویه برآمدند (۲۳: ص ۴۰۳).

تکمله بحث ما دو گروه دیگر از ترکمانان هستند که در قسمتهای غربی فلات ایران تا پیش از صفویان فرمانروایی داشتند. اینان ترکمانان آق‌قویونلو (۹۰۶-۷۸۰ هـ ق / ۱۵۰۰-۱۳۷۳م) و قره‌قویونلو (۸۷۳-۷۸۰ هـ ق / ۱۴۶۸-۱۳۷۳م) بودند که در بیشتر موارد پایتخت آنان تبریز بوده است (۳۷: ص ۶۳۸).

زمینه‌های موجودیت و رشد شهرنشینی در ایران را وابسته به عواملی دانسته‌اند که وجود آنها در اسباب به‌وجود آمدن شهرها و درنهایت گزینش آنها به‌عنوان مرکز فرمانروایی مؤثر بوده است. آب و آبادانی و وجود مراتع سرسبز و وجود شکارگاهها برای اوقات فراغت سلطان و آموزش نظامی نیروهای او و پیامد این عوامل رشد جمعیت و مرکزیت یافتن داد و ستد و رشد اقتصادی بوده است. برای نمونه شهر سمرقند حاصلخیزی بسیار زیادی داشته و به همین دلیل از جمعیت و رونق اقتصادی بالایی

برخوردار بوده است. جیهانی می‌گوید: «سمرقند فرضه ماوراءالنهر است و مجمع بازرگانان و همه متاع‌ها بدانجا آرند چون بر قهندز روی و خواهی تا محله‌ها و عمارت‌های شهر بینی، از بسیاری باغها و درختان به هم درشده چشم در جای دیگر بجز سبزه نیفتند... خاک سمرقند خوشترین خاکهاست...» (۱۶: ص ۱۸۷). همچنین جاده‌ها، مزارات نیز از اسباب رونق شهرها بوده است. افزون بر این نقاط با اهمیت در مرزها پاره‌ای از نقاط را تا حد پایتختی اهمیت بخشیده است. غزنین در حاشیه شرقی فلات، در مرز هند از جمله این شهرها بوده است (۱۶: ص ۱۷۲).

پایتخت نماینده شهرها و در صدر فرهنگ و تمدن جغرافیای سیاسی هر ملتی در هر عصری قرار دارد. تبلور هنر، تمدن و فرهنگ، به هر روی در مرکز «حاکم‌نشین» تجلی ممتازی داشته است، چرا که در آنجا همه چیز «جلو نظر» فرمانروا می‌باشد و حتماً آبروی حاکمیت تلقی می‌شود. شهرهایی که افتخار پایتختی یافته‌اند توانسته‌اند بهره‌های بسیاری برده و نام خود را در تاریخ ایران و جهان زنده نگه دارند. بیشترین آثار تاریخی به‌جای مانده در ایران مربوط به پایتخت‌هاست. نکته اینکه نمود عظمت و سخاوت هنر ایرانی در معماری آنها موقعیت پایدار و ارزنده‌ای یافته است: «ساختن بناهای یادگاری بزرگ هم حق و هم وظیفه فرمانروا بود ... غازان‌خان، محمود غزنوی، تیمور، شاه عباس همگی منابع ملی و امکانات خودشان را صرف ساختمان کردند، وزیران هم در ایجاد بسیاری از بناها دخیل بودند [این] مبین قدرت، شخصیت، رقابت و ذوق و مقام آنان ... بوده است (۱۴: ص ۱۱-۱۲).

برای آبادانی «دارالملک» یا «دارالسلطنه» هنرمندانی نیز مورد توجه بودند، زیرا آنان بدون حمایت فرمانروا نمی‌توانستند هنر و اثر ماندگار و ارجمندی ارائه دهند (۲۵: ص ۳۲۴-۲۵). افزون بر این «عمارت کردن» در ساختار اندیشه سیاسی، از ابزارهای مشروعیت برای فرمانروایی بوده است (۲۰: ص ۸). بنابراین برآوردن بنا آن هم بناهایی که تجلی باورداشتی داشته باشد، رعایا را با جنبه ملموس همسویی حاکمیت با دین و فرهنگ خود آشنا می‌سازد. برای مثال در دوره ایلخانان تأسیس شنب‌غازانی، در تبریز نشانه همسو شدن حاکمیت مغولی با فرهنگ و تمدن ایرانی است. بنای مسجد، خانقاه، مدرسه، رصدخانه، شفاخانه و کتابخانه در شنب‌غازانی در این راستا دارای اهمیت ویژه‌ای است (۴۲: ج ۲، ص ۹۴۴ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰).

## نتیجه

پراکندگی و تنوع پایتخت‌ها در جغرافیای تاریخی ایران‌شهر نشان از بسیاری نقاط قدرت‌خیز داشته که نمایشی از عوامل پراکنده‌ساز و فرسایشی برای فرمانروایی می‌باشد. شاید بتوان گفت که زوال اندیشه سیاسی در ایران از جهتی رابطه مستقیم با ناتوانی سازماندهی و غلبه نهایی تمرکز دیوانی بر توان پراکندگی ایللی دارد. سستی و ضعف سازماندهی، افزون بر توانایی نیروهای گریز از مرکز به عدم تطابق زمانی دیوان‌سالاران با شرایط نو و سنت‌گرایی آنها می‌باشد. پس از خواجه نظام‌الملک ما با اندیشمند ارجمندی برای سازماندهی که هم صاحب‌نظر باشد و هم متکی و اهل عمل روبه‌رو نیستیم. بنابراین در پایان دوره مورد بحث ما، به نظر می‌رسد نظام دیوانی در سلسله روابط کمرنگ شده و تا حدود زیادی «سفرهای سلطان» برای غلبه بر روابط ایللی در نظر گرفته شده است. تجربه‌ای که بعدها، به‌ویژه در دوره صفویان و زمان شاه عباس بسیار مورد آزمایش قرار گرفت.

دیگر اینکه چنانکه گذشت، حدود پنجاه شهر ایران استعداد پایتختی و مرکزیت داشته است. این افزون بر اینکه نشان‌دهنده استعدادهای جغرافیایی و پراکندگی توانهای ریز و درشت است، گویای آن است که به همین میزان استعدادی انسانی برای غلبه و رسیدن به قدرت و پادشاهی موجود بوده است. با این قیاس می‌توان گفت که هیچ منطقه‌ای در جهان چنین استعدادی را در خود جای نداده است. چنانکه هر شهری استعداد پایتختی را داشت هر فردی نیز استعداد شاهی در خود می‌دید. این دو تطابق زاینده روحیه‌ای شدند که پیوسته ایران‌شهر را دچار دگرگونیهای سطحی و موضعی می‌کردند.

از سوی دیگر چنین روالی برای چند قرن دیگر در ایران عنصر اساسی سازماندهی و تبلور مرکزیت برای حکومت‌های صفوی، افشار، زند و قاجار است. برای نمونه شهر بی‌نام و نشانی مانند تهران از آن جهت به مرکز حکمرانی انتخاب می‌شود که بتواند از سویی نقطه اتصال شمال با مرکز و از سوی دیگر نقطه اتکای مطمئنی در نزدیکی به محدوده نیروخیز برای قاجارها باشد. بنابراین در این دوره برای آخرین بار شاهد گزینش محلی برای پایتخت هستیم که بتواند استعداد ساماندهی و سازماندهی حکمرانی را برعهده گرفته و آن را به فرجام برساند و این بخت را برای اول بار در تاریخ ایران داشته باشد که برای دوره‌های بعد نیز به‌عنوان مرکز حکمرانی محفوظ بماند.

## پیوست

## فهرست سلسله‌ها و پایتخت‌های آنها در ایران دوره اسلامی

ردیف	سلسله	دوره	پایتخت
۱	بنی بادوسیان	۴۰-۹۶۳	نور، کجور
۲	آل باوند	۵۹-۷۵۰	آمل
۳	بنی جستان	۱۱۹-۴۳۴	رودبار
۴	آل مسافر	اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم	طارم
۵	طاهریان	۲۰۵-۲۵۹	مرو، نیشابور
۶	بنی دلف	۲۱۰-۲۸۵	کرج بنی دلف
۷	بنی باینجو	۲۳۲-۳۷۲	طخارستان
۸	صفاریان	۲۴۷-۳۹۳	زرنج (زرنگ)
۹	غوریان	۲۵۰-۴۵۰	فیروزکوه، بامیان
۱۰	علویان طبرستان	۲۵۰-۳۱۶	ساری
۱۱	زنگباریان (صاحب آلزنج)	۲۵۵-۲۷۰	مختاره
۱۲	خوارزمشاهیان (مأمونیه)	۲۶۸-۶۱۷	گرگانج (اورگنج)
۱۳	سامانیان	۲۷۵-۳۸۹	سمرقند، بخارا
۱۴	بنی فریغون	۲۷۹-۴۰۱	جوزجان، بلخ
۱۵	آل زیار	۳۱۵-۴۶۲	استرآباد، جرجان
۱۶	آل افراسیاب	۳۱۵-۴۲۵	بخارا
۱۷	بنی الیاس	۳۱۷-۳۶۴	کرمان

ردیف	سلسله	دوره	پایتخت
۱۸	آل بویه	۳۲۰-۴۲۰	شیراز، اصفهان، همدان، بغداد، عمان
۱۹	آل محتاج	۳۲۹-۳۴۰	نیشابور
۲۰	بنی سیمجور	۳۳۳-۳۸۷	قهستان
۲۱	بنی شداد	۳۴۰-۴۶۸	گنجه
۲۲	بنی حسویه	۳۴۸-۴۰۶	دینور، نهاوند
۲۳	غزنویان	۳۵۱-۴۳۱	غزنین
۲۴	بنی عناز	۳۸۱-۴۳۷	حلوان
۲۵	بنی کاکویه	۳۹۸-۴۸۸	اصفهان، همدان، یزد
۲۶	سلجوقیان	۴۲۹-۵۹۴	اصفهان، ری، همدان، مرو، کرمان
۲۷	اتابکان یزد	۶۹۰-۴۴۲	یزد
۲۸	آل برهان	۴۵۰-۶۰۴	بخارا
۲۹	ملوک نیمروز	۴۶۰-۶۲۲	زرنج (زرنگ)
۳۰	خوارزمشاهیان	۴۷۰-۶۱۶	گرگانج (خوارزم)، اورگنج، جرجانیه
۳۱	اسماعیلیان	۴۸۳-۶۵۴	قلعه الموت
۳۲	اتابکان آذربایجان	۵۳۱-۶۰۷	اردبیل
۳۳	اتابکان فارس و ملوک شبانکاره	۵۴۳-۶۱۳	شیراز
۳۴	اتابکان لر بزرگ	۵۵۰-۸۲۷	ایذه (ایذج)
۳۵	ایلک خانان	۵۵۸-۶۰۷	بخارا
۳۶	اتابکان لر کوچک	۵۸۰-۸۱۰	خرم‌آباد

ردیف	سلسله	دوره	پایتخت
۳۷	قراختایان کرمان	۶۱۹-۷۰۳	کرمان (بردسیر)
۳۸	آل کرت	۶۴۳-۷۸۳	هرات
۳۹	ایلخانان	۶۵۱-۷۵۶	مراغه، تبریز، سلطانیه
۴۰	آل مظفر	۷۲۳-۷۹۵	شیراز
۴۱	سربداران	۷۳۶-۷۸۸	سبزوار
۴۲	طغاتی‌موریان	۷۳۷-۸۱۲	جرجان، استرآباد
۴۳	آل چوپان	۷۳۸-۷۵۸	تبریز
۴۴	آل جلایر	۷۴۰-۸۳۶	تبریز، بغداد
۴۵	آل اینجو	۷۴۲-۷۵۸	شیراز
۴۶	تیموریان	۷۷۱-۹۱۲	سمرقند، هرات
۴۷	قره قوینلو	۸۱۰-۸۷۳	تبریز
۴۸	بنی‌شیبان (ازبک)	۸۳۲-۱۰۰۷	سمرقند
۴۹	مشعشعیان	۸۴۵-۹۱۴	هویزه (حویزه)
۵۰	آق قوینلو	۸۷۲-۹۰۸	دیار بکر، تبریز
۵۱	مرعشیان	۸۸۵-۱۰۰۵	ساری، آمل
۵۲	صفویان	۹۰۷-۱۱۳۵	تبریز، قزوین، اصفهان
۵۳	افشار	۱۱۴۸-۱۱۶۱	مشهد
۵۴	زند	۱۱۶۳-۱۲۰۲	شیراز
۵۵	قاجار	۱۲۱۰-۱۳۴۴	تهران

### پی‌نوشت

- ۱- سیر حرکت یک قبیله در چیرگی بر سایر قبایل تا سلطه‌یابی بر حکومت‌های ایران در واقع «عمل سیاسی» است نه اندیشه سیاسی. عمل سیاسی: زائیده شرایط است و در مواردی می‌توان از آنها تعبیر سیاسی کرد. در این حال قدرت تحدید نشده و تا «نهادی» شدن فاصله دارد. بنابراین عمل سیاسی با «شهرنشینی» مابینت داشته در حالی که اندیشه سیاسی با شهرنشینی می‌تواند همزاد باشد.
- ۲- «و فرزندان و دامادان و غلامان را با ایالت و حکومت و امارت در ممالکت منتشر گردانید و ثغور اسلام را بدیشان معمور و محکم فرمود و همچنان که به تدبیر امور دیوان و ولایت اشتغال می‌نمود به ترتیب سپاه و تعبیه لشکرها قیام می‌فرمود و در حروب و مصاف‌ها خویشتن و پسران و غلامان بر مقدمه و منغلای تمامت عساکر رفتی و مباشرت احوال قتال و افتتاح و رطه خطب حرب کرد». (۲۸: ص ۵۰).
- ۳- از جمله تاریخ‌الوزراء قمی (۵۸۴)، نساتم‌الاسحار من لطائم‌الاحبار ناصرالدین منشی کرمانی (۷۲۵)، آثارالوزراء سیف‌الدین جامی عقلی (قرن نهم)، دستورالوزراء خواندمیر (۹۱۴)، دستورالوزراء سلطان حسین استرآبادی (قرن یازدهم) پس از آن تألیف یافته‌اند.
- ۴- غلبه «عمل سیاسی» که به منزله چیرگی گریز از مرکز بود بر اندیشه سیاسی.
- ۵- عوامل هرج و مرج به‌طور همزمان در ایران و اروپا نیز به دلیل دشواری و کندی ارتباطات، فقدان ذخایر پولی، نیاز به برقراری تماس مستقیم با مردم [و] تضاد سخت روابط شخصی بود (۹: ص ۲۱۵).
- ۶- نک: فهرست ضمیمه همین مقاله.
- ۷- نک: فهرست ضمیمه همین مقاله.

### منابع

- ۱- ابن حوقل. سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورته‌الارض)، ترجمه جعفر شعار، تابان، تهران، ۱۳۴۵.
- ۲- ابن رسته. الاعلاق النقیسه، ترجمه حسین قره‌چانلو، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۳- ابن عربشاه. عجائب‌المقدور فی اخبار تیمور، ترجمه محمدعلی نجاتی، چ چهارم، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.
- ۴- اشیپولر، برتولد. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی (۲ج)، ترجمه جواد افلاطوری، علمی و فرهنگی، تهران، بی‌تا.

- ۵- اصطخری، ابوالحسن ابراهیم. *مسالك و ممالك*، به اهتمام ایرج افشار، چ سوم، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۶- اصفهانی، حمزه بن حسن. *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه دکتر جعفر شعار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷.
- ۷- الاصفهانی، محمود بن محمد بن الحسین. *دستورالوزاره*، تصحیح رضا انزایی نژاد، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۸- بارتولد. و.و. *ترکستان‌نامه*، (۲ج)، ترجمه کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲.
- ۹- بلوخ، مارک. *جامعه فتودالی*، ترجمه بهزادباش، آگاه، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۰- بویل، جی.آ. *تاریخ ایران کمبریج*، (۷ج)، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۱- بناکتی، ابوسلیمان داوود. *تاریخ بناکتی*، به کوشش جعفر شعار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸.
- ۱۲- بیهقی، ابوالفضل. *تاریخ بیهقی*، به اهتمام غنی و فیاض، چ چهارم، خواجه، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۳- بطروشفسکی، ایلیا پاولویچ. *اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)*، ترجمه کریم کشاورز، چ هشتم، پیام، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۴- پوپ.آ. *معماری ایران*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، چ دوم، فرهنگان، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۵- *تاریخ سیستان*، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، زوار، تهران، بی تا.
- ۱۶- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۸.
- ۱۷- حافظ ابرو. *زیادةالتواریخ*، (۲ج)، تصحیح کمال حاج سید جوادی، نی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۸- *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، طهوری، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۹- خرندزی زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد. *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، به تصحیح مجتبی مینوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
- ۲۰- خواجه نظام‌الملک. *سیاستنامه*، به تصحیح مرتضی مدرس، زوار، تهران، ۲۵۳۷.
- ۲۱- رازی. ابن مسکویه، *تجارب الامم*، (۶ج)، ترجمه علینقی منزوی، توس، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲۲- راوندی، محمد بن سلیمان. *راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق*، به سعی محمد اقبال، چ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲۳- زامبارو. *نسب‌نامه خلفا و شهریاران*، ترجمه محمدجواد مشکور، خیام، تهران، ۲۵۳۶.
- ۲۴- زرین کوب، عبدالحسین. *تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸.

- ۲۵- زکی، محمدحسن. *تاریخ صنایع ایران*، ترجمه محمدعلی خلیلی، اقبال، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲۶- ساندرز، ج.ج. *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، چ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۷- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد. *مجمع‌الانساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۸- کرمانی، ناصرالدین منشی. *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا*، به تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، چ دوم، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲۹- گردیزی، ابوسعید عبدالحی. *تاریخ گردیزی*، ترجمه عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- ۳۰- لسترنج، گی. *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، چ دوم، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۳۱- لمبتون، آن. *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، نی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۳۲- لوئیس، برنارد. *تاریخ اسماعیلیان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، توس، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳۳- مارکوارت، یوزف. *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خوزنی*، ترجمه مریم میراحمدی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳۴- *مجموعه التواریخ و القصص*، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چ دوم، کلاله خاور، تهران، بی تا.
- ۳۵- مروارید، یونس. *مراغه از نظر اوضاع طبیعی و...*، چ دوم، علمی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۳۶- مستوفی، حمدالله. *نزهت القلوب*، به اهتمام گای لسترنج، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳۷- مشکور، محمدجواد. *تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری*، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۳۸- منهاج سراج. *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- ۳۹- نخجوانی، محمدبن هندوشاه. *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*، (۲ج)، به اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده، دانش، مسکو، ۱۹۶۴م.
- ۴۰- نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر. *تاریخ بنهارا*، تصحیح مدرس رضوی، چ دوم، توس، تهران، ۱۳۶۳.
- ۴۱- نفیسی، سعید. *تاریخ خاندان طاهری*، اقبال، تهران، ۱۳۳۵.
- ۴۲- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. *جامع التواریخ*، (۲ج)، به کوشش بهمن کریمی، چ سوم، اقبال، تهران، ۱۳۶۷.
- ۴۳- هنرفر، لطف‌الله. *اصفهان*، چ دوم، شرکت سهام کتابهای جیبی، تهران، ۲۵۳۶.